ابو مخنف ازدی
و قیام عاشورا

عبدالله رجایی


بسم الله الرحمن الرحیم

ابومخنف ازدی و قیام عاشورا

نویسنده:

عبدالله رجایی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ابومخنف ازدی و قیام عاشورا

مشخصات کتاب

نویسنده : عبدالله رجایی

ناشر: عبدالله رجایی

چکیده

ابومخنف لوط بن یحیی ازدی (حدود ۱۵۷ – ۹۰ ه.ق) اخباری برجسته قرن دوم هجری که با وجود شهرت و اعتبار فراوان تا حدود زیادی گمنام مانده است. به رغم آثار مهم و معتبری که درباره وقایع عصر اموی نوشته است، تألیفی از وی درباره ی روزگار عباسیان با توجه به شکوفایی علمی در این دوران در دست نیست. تألیفات فراوان وی اکنون موجود نیست و آثار منسوب به او نیز به خاطر تصحیفها و تحریفها به هیچ وجه قابل اعتماد نیست، اما روایات بسیاری از وی در مآخذ متقدم خصوصا آثار بلاذری، تاریخ طبری و نیز شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید باقی مانده و از این میان تاریخ طبری به خاطر حفظ یک دوره ی تقریبا کامل از روایات وی از ارزش بسیاری برخوردار است. اخبار تاریخی ابومخنف بر پایه اقتباس طبری از سال ده هجری (بیماری پیامبر (ص)) تا وقایع سال ۱۳۲ (قیام محمد بن خالد قسری در کوفه) را در برمی گیرد.در باب ابومخنف و اخبار وی نظریات گوناگونی ابراز شده است. تضعیف او از سوی محدثان اهل سنت از نظر فنی قابل انتقاد است. همچنین توجه ابومخنف به اعمال ناروای برخی از صحابه و نیز فراوانی روایاتش درباره ی شیعیان سبب شده است تا محدثان عامه در این تألیفات به گمان خویش نوعی بد دینی بیابند. کشیده شدن این قضیه به رافضی بودن و افراطی شمردن ابومخنف و بحثهای متعدد درباره آن، در حقیقت لوث کردن اخبار وی است. محدثان و علمای متأخر شیعی بدون توجه به چنین سوء غرضی به تکرار و مبالغه در باب تشیع وی پرداخته اند؛

حال اینکه دلایل متقن تاریخی حاکی است که وی نیز از «عامه» است، اما توجهش به ذکر وقایع تاریخی و سعه ی صدر او در این مسائل، سبب نزدیکی معنوی وی به تشیع شده است.کتاب مقتل الحسین، مهمترین تألیف ابومخنف است. اگر چه این کتاب، موجود نیست و راجع به نسخه های موجود آن نیز تردید فراوان وجود دارد، اما در آثار بلاذری و ابوالفرج اصفهانی و خصوصا طبری از این کتاب، مطالبی نقل شده و در این میان منقولات طبری از جهت تفصیل و یکنواختی اهمیت بسیار دارد. این روایات با وصیت معاویه به یزید درباره مخالفان خلافتش، حسین (ع) و... شروع می شود و تا دفن اجساد شهدا و مرثیه ابن حر و بازگشت اسیران از دمشق به مدینه را در برمی گیرد. مفصل نویسی و در عین حال نگارش ساده ابومخنف در کنار صداقت و امانت وی سبب شده این تألیف از لحاظ وثوق تاریخی بسیار با ارزش تلقی گردد و افزون بر مورخان، که با ذکر سند و یا بدون آن فراوان از آن نقل کرده اند، در میان شیعیان نیز جایگاهی ارزشمند به دست آورد.

ابومخنف، لوط بن یحیی ازدی

ابومخنف، لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم ازدی (حدود ۱۵۷ - ۹۰ ه.ق) از برجسته ترین راویان اخبار تاریخی در قرن دوم هجری است. آثار فراوان او و عمدتا درباره ی روزگار امویان نگاشته شده و معروفیت وی اساسا در روایت اخبار شیعیان و حوادث عراق است. [۱] به رغم شهرت و اعتبارش نزد مورخان متقدم، مانند بلاذری، طبری، ابوالفرج اصفهانی و... مایه ی تعجب و تأسف بسیار است که آگاهیهای اندکی راجع به زندگانی وی موجود است. کم مایگی منابع درباره ی ابومخنف زندگانی

وی را در پرده ای از ابهام فرو برده است. ولهاوزن ضمن استشهادی نارسا وی را متولد حدود سال ۷۵ دانسته [۲] ، سزگین نیز سال ۷۰ را پیشنهاد کرده، اما دلیل وی آشکارا نادرست است. [۳] سال ۶۰ را که پیشنهاد یوسفی غروی است نیز نمی توان پذیرفت. [۴] زیرا متقدمترین مشایخ روایت ابومخنف، که وی از آنان حدیث شنیده کسانی مانند عمرو بن مره حملی متوفی سال ۱۱۸ یا ۱۱۶ ق [۵] و عمرو بن شعیب قرشی متوفی سال ۱۱۸ ق هستند [۶] همچنین با توجه به اینکه ابومخنف از حضور خویش در لشگرگاه یزید بن مهلب در «عقر» در سال ۱۰۲ خبر داده که به واسطه ی خردسالی در جنگهای وی شرکت نداشته [۷] ، چنین نتیجه می گیریم که وی در حدود سال ۹۰ ه - ق به دنیا آمده است.ابومخنف بیش از ۲۰ سال از سالهای شکوفایی علمی خویش را در عصر عباسی گذرانده است و با اینکه این دوران قاعدتا باید پرثمرترین سالهای زندگانی وی باشد، اما هیچ اثری از او درباره ی عباسیان به نگارش در نیامده است. یعقوبی وی را از فقهای (به معنای علما یا شخصیتهای کشوری)روزگار خلافت مهدی (۱۶۹ - ۱۵۸ ه.ق) شمرده [۸] ، ولی ابومخنف قطعا دوران خلافت مهدی را درک نکرده، زیرا بیشتر منابع، سال ۱۵۷ ه ق را سال درگذشت وی می دانند [۹] ذهبی نیز اگر چه در «میزان الاعتدال» مرگ وی را پیش از سال ۱۷۰ دانسته [۱۰] ، اما در آثار دیگرش سال ۱۵۷ ه ق را پذیرفته [۱۱] و این تاریخ، یک سال پیش از خلافت مهدی عباسی است.از اخباری که در تاریخ

طبری آمده برمی آید که ابومخنف پیش از سال ۱۱۶ ه ق شروع به گردآوری روایات و احادیث کرده است [۱۲] او در جستجوی خویش که به تدریج آن را وسعت بخشید (بنابر استقضای نگارنده وی از بیش از ۲۰۰ نفر روایت کرده که شامل مشایخ حدیث، دیوانیان، سپاهیان، بازرگانان، موالی و نیز زنان می شود) موفق به جمع آوری و حفظ بسیاری از اطلاعات تاریخی شده که اگر وی بدین کار دست نزده بود، بی تردید اکنون اثری از آنها وجود نداشت. مسأله ی دیگری که به ارزش کار ابومخنف و اهمیت روایات بازمانده اش افزوده، قدمت آنها و نیز انبوه اطلاعاتی است که وی با دقت و جزئیات بسیار درباره ی حوادث به دست داده است. روایات فراوان وی شامل رویدادهای تاریخی از بیماری پیامبر (ص) در سال ده هجری تا وقایع سال ۱۳۲ (قیام محمد بن خالد قسری در این سال در کوفه) است [۱۳] ابومخنف این روایات را در موضوعات گوناگونی، مانند مغازی، فتوح، اخبار و تراجم و احوال مرتب ساخته و کتابهایی با عنوانهای مستقل تألیف کرده است که متاسفانه اکنون هیچ یک از آنها موجود نیست. آثاری هم که با نام وی و به صورت نسخه های خطی در کتابخانه ها و یا اخیرا به صورت چاپی یافت می شود در حقیقت از آن وی نیست و تصحیف و تحریف آشکار در این آثار بر انتحال و انتساب آنها بر ابومخنف دلالت دارد.به رغم اعتماد مورخان به ابومخنف، محدثان بر او بسیار خرده گرفته اند. عبدالرحمن بن مهدی (م ۱۹۸ ه.ق) او را متروک الحدیث خوانده [۱۴] ، یحیی بن معین (م ۲۳۳ ه.ق) وی را غیر موثق دانسته و

حدیثش را بی ارزش شمرده است [۱۵] ، بسوی (م ۲۷۷ ه.ق) [۱۶] و ابوحاتم رازی (و ۳۱۷ ه.ق) [۱۷] نیز آرای آنها را تأیید می کنند. ابن عدی (م ۳۶۵ ه.ق) ضمن رد احادیث ابومخنف از جهت ضعف سند، نقل اخبار وی را جایز نمی شمارد و حتی به واسطه برخی مطالب که وی درباره ی صحابه نقل کرده، او را شیعه ای افراطی (محترق) دانسته است [۱۸] به نظر می رسد ایراد این محدثان رجالی بر ابومخنف از دو جهت است: نخست، کم توجهی و گاه بی توجهی وی به اسانید، حتی روایت از مجاهیل، با توجه به اینکه ذکر اسانید و نیز شناخت رجال و منازل آنان در ارزیابی حدیث از نقاط حساس اصطکاک محدثان و اخباریان بوده است. دیگر اخبار وی است که شامل برخی اعمال ناروای صحابه و نیز توجهش به وقایعی در خصوص شیعیان است. اگر چه در اینجا مجالی برای نقد مستند آرای محدثان نیست ولی به اجمال می توان گفت که نه ابومخنف و نه هیچ مورخ دیگری نمی توانست در برابر انبوه اخبار و رویدادها با تأنی به شیوه های نقادانه محدثان بپردازد و به واسطه از دست رفتن بسیاری از اخبار نهراسد. ایراد دوم از آنجا برخاسته که وی مورخی واقعگرا و امین بود. همچنین او نمی توانست بسیاری از وقایع سرزمینش را که عملا با اخبار شیعیان مرتبط بود، فرو گذارد. از سوی دیگر مسأله اعتبار روایی ابومخنف با گرایش مذهبی وی ارتباط می یابد و محدثانی نظیر ابن عدی و ذهبی (م ۷۴۸ ه.ق) [۱۹] برای تبیین و تعلیل نگرش تاریخی وی، آن را به گرایش شیعی وی منسوب می دارند و وی را شیعه ای افراطی یا رافضی می شمارند.

این نسبت اگر چه از روی سوء غرض به وی داده شده است، در عین حال برخی از رجال شناسان متأخر شیعی مانند مامقانی در کتابش بدان استناد کرده اند [۲۰] و همین اقتباس سبب شده است تا دیگر رجالیون شیعی نیز به تشیع وی به همین دلیل و نیز دلایل دیگر - چون همراهی نیای بزرگ وی، مخنف با علی (ع)، اخبار ابومخنف در باب ائمه شیعه و شمرده شدنش در زمره ی اصحاب حضرت صادق (ع) - تصریح کنند. [۲۱] همین نسبت بی دلیل باعث شهرت ابومخنف به عنوان مورخی شیعی شده است و خود سبب گشته تا برخی محققان به صرف شیعی بودن ابومخنف با نظر انکار به اخبار او نگریسته و بدانها چون روایاتی بی پایه و اساس بنگرند [۲۲] و البته چنین رأی بدون تحقیقی نیز نمی تواند درست باشد.تحقیق و استقصا در روایات ابومخنف و دیگر مآخذ متقدم تاریخی در آن عصر نشان می دهد که غلبه اخبار تشیع در انبوه تألیفات ابومخنف تنها از آن روست که عراق و کوفه مرکز اصلی فعالیتها و نهضتهای شیعی بود و بدین واسطه است که اخبار شیعیان در میان آثار ابومخنف جایگاهی خاص می یابد. توجه نجاشی (م ۴۵۰ ه.ق) و طوسی (م ۴۶۰ ه.ق) به وی و ذکر آثارش در کتابهای رجالی نیز شاید تنها بدین خاطر است [۲۳] روایت وی از امام صادق (ع) و صحابی شمردنش نیز در آن عصر دلیل قاطع تشیع به حساب نمی آمده است. مهمتر اینکه شیخ مفید (م ۴۱۳ ه.ق) ابن ابی الحدید (م ۶۵۶ ه.ق) و علامه مجلسی (م ۱۱۱۰ ه.ق) به قرار داشتن ابومخنف در زمره ی علمای عامه و

جماعت تصریح کرده اند. [۲۴] اما نکته اصلی این است که با توجه به غلبه تشیع بر عراق و کوفه در آن دوران، ابومخنف اگر چه از «عامه» محسوب می شده ولی دلش از مهر خاندان نبوت خالی نبوده است و نزدیکی معنوی او به تشیع و موثق بودنش - همچنانکه علامه شوشتری گفته [۲۵] - ویژگی اصلی آثارش است.

کتاب مقتل الحسین ابومخنف

آثاری که برای ابومخنف ذکر کرده اند شامل طیف گسترده ای از حوادث قرن اول و آغاز قرن دوم هجری است) یعنی از سال ۱۰ هجری تا سال ۱۳۲) و علاوه بر اخبار شیعیان به فتوحات، جنگهای دوران خلفای راشدین، اخبار خاندان اموی و مروانی و کارگزارانشان مانند زیاد بن ابیه، حجاج ثقفی، اخبار عبدالله بن زبیر، خوارج، اخبار ابن اشعث و یزید بن مهلب و حتی در باب معمرین و یا راجع به خاندانش با نام «اخبار آل مخنف بن سلیم» می پردازد. متأسفانه چون برخی از آثار ابومخنف از بین رفته و از برخی دیگر نیز تنها روایاتی در آثار دیگران باقی مانده است، نمی توانیم به درستی انگیزه وی را از تألیف این همه آثار دریابیم.به رغم این، عنوانهای آثارش بیشتر از علاقه وی به گردآوری و ثبت وقایع حکایت دارد و او این میل را به سمت اخبار عراق و خصوصا اخبار شیعیان جهت داده است. در میان آثار ابومخنف شاید بتوان مقتل الحسین را از جهت موضوع و محتوا و حتی حجم آن مهمترین اثر وی برشمرد. این اثر که در برهه ای از زمان به نگارش در آمده است به خاطر قدمت و احتوا بر مسایل اساسی قیام و شهادت حسین (ع) در احیای خاطره ی شجاعت

آن حضـرت و سـتم و شـقاوت امویـان دربـاره ی وی و خانـدانش اثری عظیم در آن دوران داشت و حـتی تـاکنون نیز مرجعی اصیل شمرده می شود.تاریخ نگارش مقتل الحسین ابومخنف و یا آثار دیگری که وی درباره ی شیعیان تألیف کرده است، اگر چه چنـدان روشن نیست ولی از برخی قرائن برمی آید که این تاریخ را از سال ۱۲۶ ه ق نمی توان عقبتر برد. در سـال ۱۲۶ که با قتل ولید بن یزید و ضـعف سلطه امویان [۲۶] مصـادف است، فرصت منـاسبی برای داعیان بنی هاشم برای تبلیغ دعوت پیش آمـده و همچنانکه می دانیـد این داعیان در حقیقت فرسـتادگانی از جانب امامان عباسـی بودنـد که وظیفه داشـتند با شورانـدن مردم بر ضد ستمکاران اموی همه را به فردی نامعین که با کلمه «الرضا من آل محمد» به وی اشاره می کردند، دعوت نمایند و بدین منظور پراکندن اخبار علی و فرزندانش (علیهم السلام) و شرح قتل و آوارگیشان وسیله ای برای آگاهانیدن و تهییج مردم شد [۲۷] .بـدیهی است که این سالهـا را که میان سال ۱۲۶ تا ۱۳۲ و با انـدکی مسامحه تا ۱۳۴ هجری نیز شامـل می شود، می تـوان مناسـبترین سالهـایی دانست که ابومخنف مقتـل خویش را فراهـم سـاخته است و حـتی قرینه ای نیز برای تـألیف مقتـل در حوالی سال ۱۲۸ وجود دارد [۲۸] .بـا وجود اینکه بعیـد نیست که ابومخنف این کـار را به میـل شخصـی در این سالهای غلیان احساسات به انجام رسانـده باشد، اما این احتمال نیز از سوی یکی از محققان طرح شده که وی به درخواست داعیان عباسـی به اخبار شیعیان پرداخته [۲۹] و آثار خویش مانند مقتل حسین، قتل حسن، مقتل حجر و اخبار

زیـد بـن علی و یحیی بـن زیـد را در ایـن دوره منتشـر سـاخته است.ماسـینیون بـا اسـتناد بـه تغییراتی که در شـماری از کلمـات ابومخنف پیدا شده و این تغییرات بر پایه قول بلاذری ناشی از ورود خراسانیان به کوفه در سال ۱۳۲ هجری است، گردآوری و تألیف روایات ابومخنف را به بعد از سال ۱۳۲ منسوب داشته است [۳۰] اما با توجه به اینکه ابومخنف خودش در شورش یزید بن مهلب در سال ۱۰۲ حضور داشـته و حتی برخی از حوادث پیش از آن را مسـتقیما نقل می کند [۳۱] و یا برخی از شیوخ او چون عمرو بن مره جملی در گذشـته سـال ۱۱۸ یا ۱۱۶ و یـا جابر جعفی که در گذشـته سال ۱۲۸ است [۳۲] ، دیگر، چرا باید مسأله تاریخ گردآوری روایات را توسط ابومخنف به بعد از سال ۱۳۲ حواله داد، اما مطلبی که ماسینیون آن را یادآوری کرده نشان می دهـد که کار فراهم کردن اخبار تا سالهای بعـداز ۱۳۲ نیز ادامه داشـته و او قطعـا آثار دیگرش بجز تألیفات مربوط به اخبار شیعیان را در این سالها فراهم ساخته است.

مقتل الحسین و نسخه های آن

همچنـانکه پش از این اشـاره شـد، مقتـل الحسـین را می توان مهمترین اثر ابومخنف دانست که توجه کامـل ابومخنف به اخبار شیعیان در این تألیف بخوبی نمودار شده است. این کتاب از جهت قدمت و نیز پرداختن به دلایل و انگیزه های قیام امام حسین (ع) از اعتبار بسـیاری برخوردار بوده است که در آن، شـرح و توصیفات روشنی از آغاز این نهضت تا پایان آن ارائه می شود. تصویرهایی که از جانبازی یاران و شهادت حسین (ع) و اسارت اهل بیت عرضه

می گردد تا آن انـدازه طبیعی و زنـده و غم انگیز است که احساس عمیقی از همـدلی و غم، خوانـنـده را فرامی گیرد. مجموعه عوامل یا مزایایی که در مقتل ابومخنف وجود دارد علت اسـتقبال از آن و شـهرتش را در طی قرون در میان شـیعیان روشن می سازد.انتشار وسیع مقتل در میان شیعیان و عمومی شدن آن، خود سبب ساز مشکلات دیگری شد؛ زیرا نسخه های فراوانی باید به کتابت در می آمـد و همین فراوانی نسـخه ها، که به عـدم دقت در تحریر و مقابله می انجامید، اشـتباهات نساخ را به تدریج جزء متن اصـلی در آورد. سـپس نسـخه های مغلوط در تحریرهای بعـدی الگوی کسانی قرار گرفت که نسـخه های تازه فراهم می آوردنـد و کار به همین اساس به پیش رفت؛ بـدین ترتیب، مقتلهایی که در سالها و قرنهای بعـد انتشار می یافت کم کم از متن اصـلی بسـیار دور افتادنـد. البته در کنـار این تصـحیفها، برخی تحریفهـا و اضافـاتی که بعـدها در اینگـونه آثـار منسوب به ابومخنف وارد شد، در تیره ساختن شـهرت و اعتبار ابومخنف نقش اساسـی داشـتند. وسـتنفلد ضمن بررسی دو اثر وی راجع به «واقعه کربلا و اخبار خونخواهی مختار» چگونگی تصـرفات متأخران را در آن دو نشان داده و در عین حال تأکیـد کرده اسـت که به رغم این دگرگونیها برخی از روایات کتاب اصـلی همچنان دست نخورده باقی مانده است. [۳۳] شماری از این نسخه ها را بروکلمان و سزگین معرفی کرده اند [۳۴] ان اثر بر اساس نسخه امبروزیانا (بدون تاریخ) در بمبئی به سال ۱۳۱۱ ه ق [۳۵] و بار دیگر به سال ۱۳۴۳ ه ق در نجف به چاپ رسید. «مقتل الحسین و قصه المختار» منسوب به ابومخنف

توسط محمـدباقر انصاری و محمـدصادق انصاری ترجمه شده و با نام «اولین تاریخ کربلا به ضـمیمه قیام مختار و توابین» چاپ شده است. مقدمه این ترجمه (صفحات ۱۱ تا ۱۵) دارای فوایدی در جهت شناسایی نسخه های مقتل الحسین موجود در ایران، چاپهـای مختلف کتـاب و نیز ترجمه هـای فارسـی آن است.چاپهای مختلف این مقتل و ترجمه هایی که بر اساس آنها صورت گرفته و نیز ترجمه اخیر دارای اشـتباهات و تحریفات و الحاقاتی است که مایه سلب اعتماد از آنها می شود و از این رو روایاتی که طبری (م ۳۱۰ ه.ق) به نقـل از ابومخنف در تاریـخ خویش آورده و تا زمان حاضـر مطمئن ترین و معتبرترین مأخـذ روایات ابومخنف نیز هست، اهمیت و اعتبار بسیاری پیدا می کند. [۳۶] طبری در نقل اخبار واقعه کربلای ابومخنف گاه از طریق هشام بن محمـد کلبی (م ۲۰۴ ه.ق) و گـاه بلاواسـطه از ابومخنـف روایت می کنـد. ابوالفرج اصـفهانی (م ۳۵۶ ه.ق) نیز اخبـاری از ابومخنف درباره ی شـهادت حسـین (ع) به اجمال نقل کرده [۳۷] که دارای برخی اضافات نسـبت به طبری است و در صورت لزوم از این مأخذ نیز بهره خواهیم گرفت.

تاریخ عاشورا به روایت ابومخنف

نخستین روایتی که طبری درباره قیام حسـینی از ابومخنف نقل می کنـد وصایای معاویه به یزیـد است [۳۸] معاویه در سال ۶۰ هجری به هنگام بیماری که به مرگ وی انجامید، یزید را فراخواند و ضمن بیان موقعیت مناسبی که برای وی فراهم کرده بود، گفت: برای خلافت او تنها از چهار نفر از قریش هراس دارد، حسـین بن علی، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر. معاویه آنگاه ضمن برشمردن خصوصیات و امیال هر یک

از اینان، شیوه ی مناسب برخورد با این داعیه داران را بیان می کند. شخصیت شناسی و آینده نگری معاویه حتی در این چند جمله مختصر بخوبی نمایان است. وی ابن عمر را شخصی مقدس و متعبد می شمارد که تابع آرای جمع است و ابن ابی بکر نیز فردی بوالهوس که از خود رأیی ندارد، اما دو قریشی دیگر در دید جامعه از اعتبار خاصی برخوردارند. حسین (ع) نبیره ی رسول (ص) و فرزند علی و فاطمه (علیهماالسلام) و خود نیز شخصیتی معتبر و مطلوب جامعه است. ابن زبیر نیز فرزند صحابی رسول، زبیر بن عوام است و چون در محاصره عثمان در سال ۳۵ هجری وی از مدافعانش بوده و عثمان اشاره ای در باب شایستگی او کرده، خود داعیه ای یافته است، مضافا اینکه او سری پرشر و شور دارد و مراقبت از وی ضروری است. معاویه با شناساندن روحیات این دو و اوضاع جامعه، یزید را به احتیاط در باب ابن زبیر سفارش کرد تا بدانجا که اگر درصدد بهره جویی از فرصت و ایجاد شورش برآمد و او را به شدت سرکوب سازد. ولی حسین (ع) رهبری محبوب و امامی مطلوب است که اهل عراق در صورت پیدا شدن فرصت مناسب او را هیچگاه به حال خود رها نخواهند کرد و قطعا وی را به سوی خویش خوانده، وادار به قیام خواهند ساخت. معاویه با توجه به جایگاه خاص اهل بیت و شخص حسین (ع) در دلها و دیدگان مسلمانان و خصوصا شیعیان عراق، قیام حسین (ع) را پس از خویش قطعی می دانست، از این رو با زیرکی خاص خویش، یزید را به مدارا و ملاطفت با فرزند پیامبر دستور می دهد، زیرا سرکوب قیام

حسین نتایج غیرقابل پیش بینی خواهد داشت؛ در صورتی که با گذشت و مدارا، هم از خطرات احتمالی اینگونه اقدامات پرهیز می شود و هم در پیش گرفتن چنین سیاستی ضمن لوث کردن قیام امام حسین، وی را رهین منت خلیفه می سازد. زیرکی معاویه و آینده نگریهای وی، که در تاریخ به موارد متعددی از آنها اشاره شده، به ما اجازه می دهد که بر پایه سخنانش، احتمال طرح چنین فرضیاتی را در ذهن وی بدهیم.معاویه مدتی پس از این سفارش درگذشت و به روایت عوانه بن حکم کلبی به هنگام مرگ نیز سفارشهایی برای یزید تنظیم، و به خاطر عدم حضور یزید تأکید کرد تا آن را به یزید ابلاغ کنند [۳۹] به رغم همانندی بسیار این دو، تردید در تکرار آن در دو وقت روا نیست؛ افزون بر اینکه در متن دوم نامی از ابن بکر نیامده که با توجه به مرگ وی در سال ۵۵ هجری نشان قوت متن اخیر است. دلیل دیگر آن در نامه ای است که بر پایه روایت ابومخنف، یزید به ولید نوشته و فقط از سه نفر نام برده و در آنجا نیز نام ابن ابی بکر نیامده است. [۴۰] .یزید در نامه اش به ولید بن عتبه بن ابی سفیان - حاکم مدینه - پس از اعلان مرگ معاویه وی را به شدت و سختگیری در گرفتن بیعت از حسین و ابن عمر و ابن زبیر فرمان می دهد و به روایت ابن اعثم (م ۳۱۴ ه.ق) حتی به قتل آنان در صورت استنکاف از بیعت اشاره می شود. ولید پس از رسیدن نامه و آگهی از مضمون آن، مروان بن حکم را به مشورت خواست و به اشاره ی وی

در همـان هنگـام، کـه گویـا آغـاز روز جمعـه بـوده، حسـین بـن علی (ع) و ابن زبیر را فرامی خوانـد. بـا تـوجه به قرائنی که از روایتهای بعـدی برمی آیـد، این دعوت در صـبح جمعه چهار روز مانده به پایان رجب بوده است که حسـین (ع) و ابن زبیر نیز در این وقت در مسجد به سر می برند. آن دو وقتی با فراخوانی ولید در آن هنگام و نیز روزی که والی معمولا مجلسی نداشت روبرو شدنـد، متعجب گشـتند و حدس صائب حسـین (ع) وی را متوجه امری ناگهانی ساخت و در جواب ابن زبیر که از علت آن پرسید، گفت گمان دارم که گردنکش بنی امیه - معاویه - هلاک شده باشد و آنان بدین خاطر دنبال ما فرستاده اند تا قبل از انتشـار خبر از ما بیعت بگیرنـد. ابن زبیر پرسـید شـما چه می کنیـد و آن حضـرت با وجود پیش بینی وخامت اوضاع، فرمود: اطرافیـانم را جمع کرده نزد ولیـد می روم و ترسـی نیز از او نـدارم. سـپس بـا همـان ترتیبی که گفته بودنـد و بـا طرح تـدبیری محتاطـانه بـا آنـان تا منزل ولیـد رفته و آنگاه خود نزد ولیـد رفت و با دیـدن مروان نزد وی در آن هنگام، خود را شـگفت زده نشان داد، اما نیک به گرفتگی آن دو پی برده بود. زیرا ولیـد و مروان در جواب وی هیچ نگفتند و تا نشـست، آن دو نامه یزید را بیرون آورده و خبر مرگ معـاویه و نیز فرمان یزیـد را برای بیعت از او و ابن زبیر خواندنـد. حسـین (ع) پس از ذکر استرجاع که در ظاهر برای مرگ معاویه بود به آرامی دعوت بیعت را رد کرد و پنهانی بودن آن

را بهانه قرار داد و از ولیـد خواست تا در جلسه عمومی خویش این امر را از او بخواهـد. ولیـد نیز چون مردی عافیت طلب بود جواب ظاهرا موافق حسـین را پذیرفت، اما مروان که از این جواب به ظاهر اطمینان بخش حسین (ع) استشمام بوی مخالفت می کرد، ولید را به اسـتفاده از فرصت به دست آمده تشویق کرد تا آن حضـرت را به هر شـکل به بیعت مجبور سازد و در صورت عـدم تمکین وی را به قتـل رسانـد تـا بـدین طریـق از درگیریهـای بعـدی جلوگیری شود. امـا ترس و دودلی ولیـد و نیز تهور و سرعت عمل حسـین (ع) سـبب شد تا این کار صورت نگیرد. او مروان را کوچکتر از آن شمرد که با وی درگیر شود. سپس با سرعـت از نزد آن دو خـارج شـد. در صـبح همیـن روز و احتمالاـ پس از خـارج شـدن از مجلس ولیـد، آن حضـرت بـا حـالی دگرگون و به کمک دو نفری که وی را نگه می داشـتند به مسـجد مدینه رفت. در باب اخبار حسـین (ع) در داخل مسـجد در اخبار ابومخنف هیچ نیامده اما با حدس و گمان می توان ماجرای آن حضـرت را در مسجد به قرینه حال دگرگون شده شان به هنگـام ورود، پیش چشم خویش مجسم کرد. بی تردیـد اگر اخبار داخل مسـجد در آن هنگام به بیرون تراوش می کرد اکنون محمل مناسـبتری برای تبیین قیام حسین و شهادتش وجود داشت.در دو روزی که میان این جلسه در روز جمعه و خروج حسین (ع) در شب یکشنبه فاصله افتاد، ولید بیشتر سرگرم امر ابن زبیر شد که با سنگر گرفتن در خانه اش از آمدن نزد ولید سرباز

می زد و آنگاه که شب شد به اتفاق برادرش جعفر از مدینه به قصد مکه حرکت کرد. گروهی که فردای آن شب برای یافتن او روانه شدند پس از طی مسافات بسیار با دست خالی بازگشتند. امتناع و فرار ابن زبیر، ولید و همراهانش را چنان مشغول کرد که حسین را واگذاشتند. آن حضرت روز جمعه و روز شنبه را در مدینه ماندند و در جواب فرستادگانی که ولید در پایان روز روانه کرده بود، آنان را به آمدن صبح وعده داد. سپس شبانگاه یکشنبه دو روز مانده به پایان رجب به اتفاق تمامی اهل بیت بجز محمد بن حنفیه از مدینه حرکت کرد و با وجود خطر تعقیب توسط سربازان والی مدینه از راه عمومی به جانب مکه رفت. بر پایه روایت ابن اعثم، حسین (ع) پیش از حرکت، وصیتنامه ای به محمد می دهد که در آن پس از ذکر شهادتین، علت خروج خویش را یادآور می شود [۴۱] .اگر چه در روایت طبری این قطعه نیامده ولی سفارش محمد به آن حضرت مؤید این خبر است. وی خطاب به حسین (ع) گوید: [حال که خروج کرده ای] مبادا با یزید بیعت کنی و نیز وارد شهرها مشو، زیرا وجود گروه های مختلف سبب تضعیف تو می گردد و سعی کن خودت را از دسترس آنها دور نگاه داری و با فرستادن رسولانی مردم را به خودت بخوانی تا بر تو گرد آیند و اگر با دیگری بیعت کردند تو در معرض آسیب قرار نگیری. ابن حنفیه سپس با مشاهده عزم حسین (ع) برای حرکت، شهر مکه را در صورت دوام امنیت آن جای مناسبی دانست و پیشنهاد کرد که اگر در

این شهر قرار نیافتی، بهترین جای برای تو پناه گرفتن در کوه هاست. آن حضرت بعد از شنیدن سخنان برادر گفت: «یا اخی قد نصحت فاشفقت فارجو ان یکون رأیک سدیدا موفقا». آنگاه آن حضرت در همان شبانگاه یکشنبه به اتفاق اهل بیت حرکت کردند و به هنگام خارج شدن از شهر با استناد به آیه «فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین [۴۲] «اضطراب و ترس خویش را به ترس موسی (ع) به هنگام خروج از مصر مانند می کنند.در میانه راه به عبدالله بن مطیع برمی خورند و در پاسخ به پرسش ابن مطیع از مقصدشان گویند: «اما الان فانی ارید مکه و اما بعدها فانی أستخیر بالله». ابن مطیع وی را به اقامت در مکه ترغیب می کند و میل اهل حجاز را به وی گوشزد می کند و در ضمن وی را از خروج از مکه و کشته شدن و شکستن حرمت حجاز و قریش پرهیز می دهد. ابومخنف همچنین به نقل از ابن مطیع، حسین (ع) را از رفتن به کوفه برحذر می دارد و از قول وی می گوید: «فایاک ان تقرب الکوفه فانها بلده مشئومه». نقل قدح کوفه در این روایت با توجه به کوفی بودن ابومخنف و تعلق خاطر وی به این شهر و اخبار آن دلیلی قاطع بر بی شائبه بودن و درستکاری ابومخنف و نشانه موثق بودن اخبار وی است.حسین (ع) برای خارج شدن از حوزه ولایت و دسترسی ولید و الزام وی بر بیعت یزید، راه میان مدینه و مکه را با سرعت و پنج روزه طی کرد و در شب جمعه سوم شعبان وارد مکه شد. امنیت و آرامش خاطر آن حضرت با

ورود به مکه با قرائت آیه ۱۲ قصص «فلما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل» [۴۳] بیان می شود. وی در مکه در انتظار موقعیت مناسب، ماه های شعبان، رمضان، شوال و ذیقعده تا هشتم ذیحجه را در مکه باقی می ماند. مردم شهر به دلیل خصائل والا و شرف و نسب وی نزد او آمد و شد می کردند؛ حتی ابن زبیر به رغم عدم میل باطنی از اقامت آن حضرت نزدش می رفت و با او رای می زد.در همین اوان، کوفه ماجراهایی را پشت سر می گذاشت. بسیاری از اهالی کوفه با وجود تعهد ظاهری به خلافت یزید در باطن از خلافت وی بریده بودند. در این میان، شیعیان جوش و خروش بیشتری داشتند و چشم به مخالفان بالفعل خلیفه تازه دوخته بودند که در اعتراض به خلافت وی مدینه را ترک گفته و در مکه به اعتراض نشسته بودند. شیعیان و دیگر مردم ناآرام کوفه در آشفتگی سیاسی آغاز خلافت یزید به حسین (ع) به عنوان اسوه و ناجی خویش برای احیای حکومت مطلوب اسلامی می نگریستند.در اینجا لازم است سخنی کوتاه در باب جمعیت شیعیان کوفه گفته شود. با توجه به شمار ۶۵ هزار نفری جنگجویان اهل کوفه در زمان علی (ع) [۴۴] که قطعا در سال ۶۰ هجری بر تعداد آنان بطور قابل توجهی افزوده شده بود و مقایسه آن با ۱۸ هزار نفری که در سال ۶۰ با مسلم بیعت کردند، یک نسبت حدود یک به چهار به دست می آید که از این ۱۸ هزار نفر قطعا بسیاری از شیعیان جدی نبوده و یا مردمی بودند که بنابر علتهای مادی به این نهضت

پیوستند و تعبیر ابن عقیل از این عده به تمام مردم کوفه با مسامحه بسیاری ادا شده است. شاید درست ترین شمار شیعیان کوفه را در قیام توابین بیابیم که تنها علت مذهبی داشت و حدود ۴ هزار نفر از شیعیان در آن نام نوشتند و در عمل از این تعداد نیز تنها اندکی در صحنه نبرد شرکت جستند.به رغم شمار اندک شیعیان کوفه، آنان در منزل سلیمان بن صرد خزاعی، صحابی پیر، جمع شدند و قصد خویش را با وی در میان گذاشتند. سلیمان در خطبه ای موقعیت سیاسی جامعه را بیان کرد و نیز عدم ثبات آن را یادآور شد، اما شیعیان او را ممطئن ساختند و به پیشنهاد سلیمان نامه های متعددی نوشتند که در سه نوبت در روزهای ۱۲ ، ۱۰ و۱۴ رمضان با پیکهایی به مکه فرستاده شد. در نامه اول که با ذکر نام بزرگان شیعی کوفه چون سلیمان، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد و حبیب بن مظاهر و اشاره به گروه شیعیان کوفه شروع می شود، از انتظار خویش برای امامی [عادل] سخن می گویند که آنان را به راه حق گرد آورد. نامه های بعدی نیز محتملا چنین مضمونی داشته و در همه آنها به تعجیل امام در آمدن اشاره شده است. در میان این گروه نامه ها، نامه ای نیز از جانب برخی سران قبایل کوفه فرستاده شده که عاری از هرگونه سوگیری مذهبی است اینان که عبارتند از شبث بن ربعی، حجار بن ابجر، یزید بن حارث، عزره بن قیس، عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن عمر زبیدی در نامه خویش تنها به فراوانی نعمت کوفه و سپاه مجهز و آماده به

خدمت آن اشاره کردند. در دیدگاه اینان اولویت با مسائل قبیله ای بود نه دینی و استقرار حسین (ع) را در کوفه چون برکشیدن دوباره کوفه و عراق در برابر دمشق و شام می دانستند. این موضع قبیله ای و تزلزل سیاسی از آنجا هویدا شد که به مجرد تسلط عبیدالله بن زیاد بر کوفه همینان در کنار او قرار گرفته و فرماندهان سپاه کوفه برای رویارویی با حسین از میان ایشان گزیده شدند.حسین (ع) پس از رسیدن نامه ها و پرس و جو از پیکها در باب اوضاع کوفه، نامه ای را به همراه مسلم بن عقیل، به عنوان نماینده خویش، به کوفه فرستاد تا با مشاهده ی آشکار اوضاع، وی را در جریان امور قرار ده. مضمون این نامه جالب است. آن حضرت پس از اشاره به نامه اول کوفیان که گفته بودند «لیس علینا الامام فاقبل لعل الله ان یجمعنا بک علی الهدی و الحق». گوید: «فلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات الله و السلام». بدینگونه با کلماتی چند، هم شرایط امام و هم وظایف وی را بیان می کند. مسلم پس از ورود در خانه مختار ثقفی ساکن شد و شیعیان در آنجا به دیدار وی آمده و با او بیعت می کردند. هرگاه جماعتی از شیعیان بر گرد او فراهم می شدند، مسلم نامه حسین را بر آنان می خواند که با گریه حاضران همراه بود. پیوستن شیعیان کوفه به مسلم و بیعت پنهانی با او و از چشم والی کوفی پوشیده نبود، اما ضعف و یا اعتدال وی سبب شد تا یزید تصمیم بگیرد حاکمی سختگیر برای کوفه تعیین

کنـد. بنـابر وصـیتنامه ای که معـاویه برای چنین روزی نوشـته و آن را نزد کاتب خویش، سـرجون رومی، به ودیعت نهاده بود، عبیدالله بن زیاد ضمن حفظ حکومت بصره حکومت کوفه را نیز برعهده گرفت. در همین ایام حسین (ع) نامه ای برای بزرگان بصـره نوشت و آنان را به جانب خود خواند. وی در این نامه خود را از اهل بیت پیامبر و اولیا و اوصیا و ورثه او و شایسته ترین فرد برای برعهده گرفتن مقام وی در میان مردم خواند. سـپس با ذکر غصب حقوق خویش آنان را به کتاب خدا و سنت رسول (ص) دعوت کرد و بـدین نکته متوجهشان ساخت که «فان السـنه قـد امیتت و ان البـدعه قد احییت و ان تسـمعوا قولی و تطیعوا امری اهـدکم سبیل الرشاد». اما این نامه تأثیر چنـدانی نداشت و خصوصا لو دادن آن توسط منذر بن جارود – یکی از صاحبان نامه ها – و کشـته شدن پیک امام، فرصت پیش آمده در این شـهر را از بین برد. ابن زیاد با انجام اقدامات احتیاطی روانه کوفه شد و در آنجا با وعده و وعید و سـختگیری بر سران کوفه و اعیان آنجا، اوضاع شهر را کاملا در تسلط خود گرفت. وی سپس بجد در تعقیب مسلم پای فشرد و مسلم نیز در دعوت خویش به پنهانکاری بیشتری پرداخت و در این مدت توانست با ۱۸ هزار نفر از کوفیان به نیابت از حسـین (ع) بیعت کند. وی آنگاه نامه ای به حسین (ع) نوشته و ضمن ذکر بیعت این گروه، وی را به تعجیل در آمدن به کوفه سفارش کرد. برخی مطالب این نامه مانند همراه بودن

تمامی اهل کوفه با حسین و یا بی میلی کوفیان با آل معاویه نشانه آن است که وی کوفیان را درست نشناخته بود و به صرف گروهی که همیشه کنارش بودند و پنهانکاری و نداشتن تماس آزاد با مردم کوفه به نتیجه گمراه کننده ای رسید. موید این نکته خبری است که ابومخنف بلافاصله بعد از این روایت آورده و می گوید: وی ۲۷ شب پس از این نامه نگاری کشته شد.در ایام دعوت پنهانی ابن عقیل که گروهی مانند مسلم بن عوسجه و مانند او متصدی جذب افراد جدید بودند، ابن زیاد با توسل به حیله یکی از موالی مورد اعتماد خود به نام معقل را با مقداری پول مأمور پیدا کردن محل اختفای مسلم می کند و پس از اینکه با زیرکی به مخفیگاه وی در خانه هانی ابن عروه مرادی پی می برد، هانی را می طلبد و او را به زندان می افکند. مسلم پس از پی بردن به امر هانی در همان روز، که مطابق با روز سه شنبه هشتم ذیحجه سال ۶۰ هجری است، دستور قیام داده و یارانش را با شعار «یا منصور أمت» روانه می کند. در اندک مدتی ۴ هزار نفر از ۱۸ هزار نفری که با او بیعت کرده بودند حاضر شدند و با این گروه به جانب قصر «دار العماره» می رود، اما این گروه شیعیان ناپایدار چندان دور مسلم نمی پایند. ترس از سپاه شام، تحریک سران قبایل و عوامل دیگر، که از بی ثباتی و بی همتی آنان ناشی می شد، سبب گشت تا رسیدن به دار العماره از این سپاه ۴ هزار نفری فقط ۳۰۰ نفر باقی مانند و تا غروب آفتاب از این گروه فقط ۳۰ نفر

ماندند که هنگام نماز نیز ۲۰ نفر دیگر او را ترک کردند و ۱۰ نفری هم که با او بودند، موقعی که او به محله کنده رسید او را ترک کردند. این همه آن ادعاهایی بود که برای ریختن خون داشتند و گریه های فراوانی که بر حسین کردند. مسلم تنها ماند و فردای آن پس از اسارت به امر ابن زیاد کشته شد. سپس ابن زیاد برای زهر چشم گرفتن از شیعیان حسین، هانی بن عروه را نیز در بازار گردن زد و دو نفر از یاران مسلم را نیز که در روز قیام گرفته بودند در «جبانه سبیع» و محله ازد گردن زدند. ابن زیاد برای عبرت کوفیان جسد هانی و مسلم را در بازار گرداند و سرشان را همراه با خبر وقایع نزد یزید فرستاد و یزید در نامه جوابیه اش وی را تشویق و تحسین کرد و یادآور حرکت حسین از مکه به سمت کوفه شده، او را به احتیاط و حفظ خویش هشدار داد.پیش از خروج حسین (ع) از مکه، سخنانی میان وی و برخی از بزرگان مانند ابن زبیر، ابن عباس و عمرو بن عبدالرحمان رد و بدل شده که برای تبیین انگیزه حرکت وی قابل طرح است. نامه های بسیار اهالی کوفه برای دعوت امام در میان مردم شهرت یافته بود و امام در سخنانی که با ابن زبیر داشت، علت انتخاب کوفه را وجود همین شیعیان و اشرافی دانسته وی را خواسته اند و از همین روست که در سخنانی که با ابن عباس دارد، پیشنهادهای وی را در پرهیز از رفتن به کوفه و انتخاب مکه و یا رفتن و پناه گرفتن در دژها و دره های یمن

رد می کند و با توکل بسیار می گوید: «انی استخیر الله و انظر ما یکون». و در مذاکره دومش با وی می گوید: «انی و الله لا علم انک ناصح مشفق و لکنی ازمعت و اجمعت علی المسیر». جواب آن حضرت به نصایح مشفقانه عمر بن عبدالرحمان مخزومی نیز همین گونه است: «فقد و الله علمت انک مشیت بنصح و تکلمت بعقل و مهما یقض من امر یکن، اخذت برایک او ترکته، فانت عندی احمد مشیر و انصح ناصح». سپس امام در آخرین گفتگویی که در مکه از وی ثبت شده، علت واقعی خروج نابهنگامش از مکه آن هم هنگام به جا آوردن مناسک حج را ذکر می کند و گوید: «و ایم الله، لو کنت فی حجر هامه من هذه الهوام لاستخرجونی حتی یقض فی حاجتهم، و الله لیعتدن علی کما اعتدت الیهود فی السبت» و سپس با ذکر حدیثی که از پدرش، علی (ع) در ذهن داشته [ان بها کبشا یستحل حرمتها فما احب ان اکون ذلک الکبش] گوید: «و الله لئن اقتل خارجا منها بشبر احب الی من ان اقتل داخلا منها بشبر». خروج حسین (ع) از مکه در سومین روز ایام ترویه، هشتم ذیحجه، و مطابق با روزی بود که ابن عقیل در کوفه قیام کرد.خبر حرکت حسین (ع) به کوفه توسط والی مکه - عمرو بن سعید بن عاص - سریعا به یزید رسید و او در نامه اش به ابن زیاد او را از حرکت حسین به کوفه آگاه ساخت و دستور اقدامات احتیاطی و حفظ راه های حجاز را داد. والی مکه که به ولایت مدینه نیز دست یافته و از جانب یزید در همین

سال امیرالحاج نیز شده بود، با طرح یزید تصمیم به اجرای توطئه خطرناکی برای دستگیری یا قتل حسین (ع) در هنگام مراسم حج گرفت و از ترس همین توطئه بود که آن حضرت تصمیم به خروج ناگهانی گرفتند. در هنگام خروج حسین (ع) و اهل بیتش، فرستادگان عمرو بن سعید برای بازگرداندن کاروانیان با آنان درگیر شدند اما سودی نداشت، حتی پا در میان عبدالله بن جعفر نیز اثری نبخشید و حسین (ع) در باب علت امتناعش به عبدالله بن جعفر و یحیی بن سعید برادر عمرو گفت: «انی رأیت رأیا فیها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امرت فیها بامرانا ماض له، علی کان اولی» و در جواب بدانها در باب کیفیت رؤیا گفت «ما حدثت بها احدا و ما انا محدث بها حتی القی ربی». بدین ترتیب روشن می شود که امام خروج خویش را مأموریتی الهی می شمرده و خود را مکلف به اجرای آن می دانسته است. سرانجام کار، چون رازی سر به مهر در نزد او محفوظ بود زیرا موقعیت را مناسب نمی دانستند و نیز نخواسته با اعلام نتیجه که ناخواسته در انتظار جمعیتی بود که به دنبال پیروزی بودند، وظیفه اش را در انجام مأموریتی الهی ناتمام بگذارد. آن حضرت در بین راه در منزل تنعیم به اموال تجارتی که از یمن برای یزید فرستاده شده بود، برمی خورند و به خاطر نامشروع دانستن خلیفه وقت همه آنها را در تصرف می گیرد، توکل امام و انجام مأموریت در سخنانی که میان آن حضرت و فرزدق در منزل صفاح رد و بدل شده بخوبی نگرش مسئولانه ایشان را می رساند. وی پس از

آگاه شدن از همراهی مردم با بنی امیه در کوفه و در جواب به جمله فرزدق که همه امور در دست خداست گوید: «صدقت لله الامر الله یفعل ما یشاء و کل یوم ربنا فی شأن». قسمت بعدی این عبارت بسیار جالب توجه است «ان نزل القضا بما نحب فنحمد الله علی نعمائه و هو المستعان علی اداء الشکر و ان حال القضا دون الرجاء فلم یعتد من کان الحق نیته و التقوی سریرته».نامه ای که امام در منزل «حاجر» نوشته و توسط قیس بن مسهر صیداوی فرستاده به خوبی نشان می دهد که آن حضرت به تشکل شیعیان کوفه و همراهی آنان با ابن عقیل دلگرم بوده و با ذکر نزدیکی قدوم خویش، آنان را به ادامه کار ترقیب می کرده است. جدیت وی در این حرکت چنان بوده که در ملاقاتی که با ابن مطیع داشته به سوگندهای غلاظ و شداد وی توجهی نکرده، راه خود را به سوی کوفه پی می گیرد. در ماء خزیمیه با کاروان زهیر بن قین مصادف شده و وی را به سوی خویش می خواند. زهیر با یادآوری سخنی از سلمان باهلی [به احتمال زیاد سلمان فارسی که وی نیز با سلمان باهلی بود الکامل، حوادص سال ۳۳، «جنگ بلنجر».] که آنان را به همراهی با جوانان آل محمد در جنگی در آینده تشویق می کرد، به اردوی حسین پیوست. فرستاده دوم حسین، عبدالله بن بقطر حمیدی که اندکی بعد فرستاده شد به سرنوشت قیس بن مسهر دچار شده و پس از اسارت به قتل رسید. امام (ع) در منزل «ثعلبیه» از پایان کار مسلم و هانی آگاه شد. این خبر دهشتناک هر چند برای امام سنگین

بود و تکرار کلمات استرجاع مبین آن است، اما شور و حرارت برادران مسلم در انتقام خون برادرشان وی را در ادامه مسیر مصممتر ساخت. در منزل «زباله» خبر قتل مسلم و هانی را آشکارا بر تمامی یاران و همراهان خواند و کسانی را که حاضر نبودند تا دم مرگ با وی باشند، در رفتن آزاد گذاشت. بدین خاطر، بسیاری از همراهان، وی را ترک کردند و او تنها با اهل بیت و اصحاب مدینه اش باقی ماندند. ابومخنف در باب علت این کار مطلب جالبی آورده است «و انما فعل ذلک لانه تبعه الاعراب لانهم ظنوا ان یاتی بلدا قد استقامت له طاعه اهله فکره ان یسیروا معه الاوهم یعلمون علام یقدمون و قد علم انهم اذا بین لهم لم یصحبوا الا من یرید مواساته و الموت معه». پس از این مرحله آن حضرت پایان طبیعی این حرکت را برای یارانش روشن کرده، خود را نیز آماده رویارویی با مشکلات می کند. چون در «بطن عقبه» مردی او را از رفتن به کوفه برحذر می دارد، می گوید: «یا عبدالله انه لیس یخفی علی، الرأی ما رایت و لکن الله یغلب علی امره» به هنگام آمدن حر و سپاه هزار نفری کوفه، امام با درایت نظامی و مشورت با یاران، جای مناسبی انتخاب کرده سپس با رفتاری محبت آمیز کوفیانی را که اکنون دشمن جانش هستند، پذیرایی می کند. خطبه ای که حسین (ع) در منزل «بیضه» برای سپاه خویش و حر ایراد کرده تا حد زیادی پرده از مقاصد وی و نیز آگاه بودنش از احوال کوفیان برمی دارد. وی خود را در مقابل سلطانی جائر که عهد خود را شکسته

و با سـنت رسول (ص) مخالفت نموده و فساد و ستم را رواج داده است، مأمور به قیام می داند و خود را شایسته ترین فرد برای تغییر اوضـاع می شـمارد. سـپس بـا اشاره به نامه کوفیان که وی را بـدان سو کشـیده است، آنان را به همراهی با خویش خواند زیرا وی خلف صالح رسول و الگو و اسوه ای برای مسلمانان است و در ضمن آنان را از نقض عهد پرهیز می دهد که سرانجام به نـاقض عهـد بـازمی گردد. در سـخنانی که با حر داشت گویـد وی از آغاز خطر مرگ را با آغوش باز اسـتقبال کرده است. سخن وی بـا طرماح بن عـدی مؤیـد این نکته است. «اما و الله انی لارجو ان یکون خیرا ما اراد الله بنا قتلنا ام ظفرنا». در «عـذیب الهجانات» شماری از یارانش از کوفه به وی ملحق می شوند و ضمن بیان اوضاع عمومی کوفه، کشته شدن قیس بن مسهر را به اطلاع آن حضـرت می رساننـد. با همه نامردمیهای کوفیان امام با قراری که با حر کرده که راهی میانه را که نه به کوفه و نه به مدینه رود طی کنند، درخواست طرماح را برای پناه گرفتن در کوه «أجا» نمی پذیرد و در همین اوضاع موجود به سمت مقصد نامشخصی حرکت می کنند، شاید در راه، حادثه ای جریان امور را دگرگون سازد «لا ندری علام تنصرف بنا و بهم الامور فی عاقبه». «در قصـر بنی مقاتل» با خرگاه عبیـدالله بن حر روبرو می شونـد و چون ابن حر از همراه شدن با وی خودداری می کند، آن حضرت وی را از پیوستن به سپاه ابن زیاد نیز برحذر می دارد و گوید: «فان لا تنصرنا فاتق الله ان

تکون ممن یقاتلنا فوالله لا ـ سمیع و اعیتنا احد ثم لا ینصرنا الا هلك» پس از حرکت از قصر بنی مقاتل در خواب ندائی می شنود که می گوید «القوم یسیرون و المنایا تسری الیهم» از خواب برمی خیزد و استرجاع می گوید و شکر خدا می کند. از مجموع اخباری که به حسین رسیده و نیز الهامات غیبی که وی را به ادامه مسیر دستور می دهند، تا اندازه ای برمی آید که چه سرنوشتی در انتظار کاروان کوچك حسین است، اما آنچه مهم است حق بودن این حرکت است که امام سخت به آن معتقد است و همراهی صادقانه اهل بیت و یارانش نیز از روی اعتقاد محکمی است که به امام و حقانیت راهش دارند. سخن علی بن حسین (ع) با پدرش و پرسش از او در باب درستی راهی که انتخاب کرده اند، بیشتر در جهت تاکید این امر در نفس خویش و نیز یکدلی بیشتر گروه است و با توجه به این روحیه است که خود را به آغوش خطرات می اندازند.زمانی که سپاه حر و کاروان حسینی به منطقه نینوا می رسند، پیکی از جانب زیاد آمده، دستور به توقف در همان جا و در محلی بی آب و بدون مانع می دهد. در این زمان زهیر بن قین مانند پیشنهادهای قبلی از امام برای تهاجم بر سپاه حر، که فقط قسمت کوچکی از سپاه کوفه است، اجازه می طلبد، اما آن حضرت نه تنها شروع کردن جنگ را قبول نمی کند بلکه اساسا تعلیم و تبلیغ را مقدم بر این امور می شمارد تا بتوانند حداکثر استفاده را از این طریق بکنند. بنا به دستور ابن زیاد، حر کاروانیان را در همان محل فرود آورد. این

هنگام پنجشنبه دومین روز محرم سال ۶۱ بود. سپاه ابن سعد در سومین روز محرم وارد شدند و با پیوستن سپاه حر به خویش در اطراف کاروان حسینی اردو زدند. از سوم تا دهم محرم، که کشتار فیجع حسین (ع) و یارانش واقع شد، از پر التهابترین ایام تاریخ اسلام است. اوضاع و احوال دو سپاه، سخنانی که میانشان رد و بدل می شد و مذاکرات حساسی که میان ابن سعد و حسین (ع) در جریان بوده و نتایج آن به ابن زیاد گزارش می شده و دستورهای ابن زیاد از اهمیت بسیار برخوردارند. زیرا در پی به نتیجه نرسیدن مذاکرات و اعمال غیرمسئولانه یکی از طرفین [که بی تردید و بنا بر روایات بعدی ابن زیاد و شمر و پیروان وی در آن نقش عمده داشتند] سرانجام فاجعه عاشورا به وقوع پیوست و یکی از بهترین افراد انسانی با گروهی از پاکبازترین یارانش به شهادت رسیدند.ابومخنف درباره مذاکرات میان ابن سعد و حسین و نیز جوابهایی که ابن زیاد به نامه های ابن سعد که حاصل مذاکرات را در برداشته، می داده، چند روایت، که بعضا متفاوتند، را نقل کرده است. [۴۵] بر پایه روایت وی ابن سعد و امام حسین (ع) در فاصله میان سوم و هفتم محرم چند بار با هم ملاقات کردند و نامه نوشتند. ابن سعد در روز پس از ورود نامه ای به آن حضرت نوشته، علت آمدن وی را به عراق پرسید. حسین (ع) نیز از درخواست کوفیان و نامه هایی که نوشتند خبر داد و گفت. کنون اگر رایشان برگشته و مرا نمی خواهند برخواهم گشت. ابن سعد این مطلب را برای ابن زیاد نوشت اما ابن زیاد تنها خواستار بیعت حسین و اصحابش بود. مذاکرات شفاهی بعدی

میان حسین (ع) و ابن سعد با برخی دگرگونیها تقریبا همین مضمون را دارد. درباره سخنان میان حسین (ع) و عمر در یکی از ملاقاتها و شروط حسین، ابومخنف چند روایت نقل کرده و سرانجام به نقل از عقبه بن سمعان که از نزدیکترین موالی اهل بیت بوده خبری نقل می کند که نافی دو روایت دیگر است. شرط حسین این بوده که «دعونی فلأذهب فی هذه الارض العریضه حتی ننظر ما یصیر امر الناس» عقبه فقط همین خبر را درست می داند مضافا اینکه مضمون نامه امام در بالا به ابن سعد نیز تا حدی مؤید این روایت است، ولی نامه ای که ابن سعد پس از این مذاکرات برای ابن زیاد فرستاد، مضمون یکی از سه روایت را که شامل محافظه کارانه ترین صورت آن مذاکره بوده داراست. عکس العمل ابن زیاد در برابر این نامه بسیار آرام و موفقانه بود و همین تضاد آن با واکنش وی، هنگام دریافت نامه اول نشان دهنده دو خط سیر روایتی است که ابومخنف به هنگام گردآوری روایات مقتل آنها را در هم آمیخته و از این رو برخی آشفتگیها را در بررسی وقایع سبب می شود. بنا بر روایت اخیر، ابن زیاد بر اثر القائات شمر تصمیم خویش را تغییر داد و به سختگیری بیشتری دستور داد و شمر را نیز مأمور ابلاغ دستور و یا اجرای آن در صورت استنکاف عمر کرد. با آمدن شمر، اوضاع بر کاروانیان حسین سخت تر شد و در روز هفتم محرم به دستور ابن زیاد آب را از حسین (ع) و اهل بیتش بازداشتند. تشنگی شدید در آن اوضاع خصوصا بر ای اهل بیت بسیار سخت بود و با وجود فراهم ساختن مقداری

آب در این ایام، کمبود آن یکی از سخت ترین مشکلات کاروانیان بود که تا روز عاشورا نیز گریبانگیرشان بود. در عصر روز نهم محرم ابن سعد تصمیم می گیرد که کار را یکسره کند، اما به درخواست حسین یک شب بدانها مهلت می دهد. اکنون دیگر مسلم شده که تمامی راه ها بسته شده است. حسین به هیچ وجه حاضر به قبول ذلت نیست و ابن زیاد نیز با لجاجت، فقط تسلیم محض می خواهد و دیگر هیچ. هیچ راهی برای کاروانیان باقی نمانده است. حسین (ع) با قبول مرگ افتخارآمیز به بیعت با یزید تن نمی دهد تا خط اسلامی که پیامبر سنت گذارده از خط اسلامی که معاویه و یزید و عمالش مروج آن هستند، متمایز گردد و شهادت فرزند رسول، اگر چه ضایعه ای اسفناک برای اسلام و مسلمانان و خصوصا گروه کوچک شیعیان آن به شمار می رود، اما راه مبارزه و عدم پذیرش ستم و فساد و انحراف در دین را باز می گشاید و همچنانکه فرموده «فی اسوه» الگو و پیشوای همیشگی مبارزان راه آزادی و انسانیت می گردد. با خوابی که حسین (ع) در غروب شب دهم محرم می بیند و در رؤیا رسول خدا (ص) به وی مژده می دهد که «انک تروح الینا». وی برای مهیا ساختن خود و انجام وصیت خویش راجع به اهل بیت، توسط عباس از ابن سعد برای شب دهم مهلت می گیرد و آن حضرت می گوید «لعلنا نصلی ربنا اللیله و ندعوه و نستغفره فهو یعلم انی کنت احب الصلاه له و تلاوه کتابه و کثره الدعاء و الاستغفار». این آمادگی در تک تک اصحاب وی هویداست. بعد از بازگشت ابن سعد، آن حضرت برای امتحان اصحاب و

گزینش بهترین آنـان، همه را گرد آورده و خطـاب به آنـان می گویـد که هـدف ابن سـعد و سـپاه کوفه تنهـا خود اوست و با دیگران کاری ندارنـد، هر کدام که می خواهید می توانید دست یکی از اهل بیت را بگیرید و با اسـتفاده از تاریکی شب اینجا را ترک کنیـد. این مجلس در آن مـوقعیت یکی از بزرگـترین ابتلائـاتی است که فردی به آن دچـار می شـود، امـا اهـل بیت و اصـحاب حسـین از این آزمایش روسپیـد بیرون آمـده و هر یک آمادگی کامل خود را برای ایثار جان در حمایت از حسـین و اهل بیت یادآور شدند. سـپس حسین و یارانش در آغاز شب به آماده ساختن اردوگاه و تجهیز خویش پرداختند و بقیه شب را به نماز و دعا و استغفار گذراندند.باآغاز روز دهم دو سپاه در برابر هم قرار گرفتند. حسین پیش از پرداختن به امور سپاه دست به دعا برداشـته و خوانـد «اللهم انت ثقتی فی کل کرب و رجائی فی کل شـده و انت لی فی کل امر نزل بی ثقه و عـده کم من هم یضـعف فیه الفؤاد و تقـل فیه الحیله و یخـذل فیه الصـدیق و یشـمت فیه العـدو و انزلت بک و شـکوته الیك رغبه منی عمن سواک ففرجته و کشـفته فانت ولی نعمه و صاحب کل حسـنه و منتهی کل رغبه». آری حسـین تنها به خد اتکال داشت و حتی در چنین لحظـاتی که در مهلکه گرگـان عراق افتـاد از یـاد وی غافل نیست. هـدف وی رضای پروردگار و کوشـش در اجرای دستورهای الهی است. از این روست که تاکنون از اقدام به جنگ پرهیز کرده تا مردمان گمراه

را به راه راست آرد و اتمام حجت کند. حتی در همین روز که سپاه کوفه به سویش می آیند سوار شترش شده و در برابر جمع با بیانی زیبا خطبه ای بلیغ ایراد می کند، زهیر بن قین به دنبالش خطبه ای در تحذیر مردم کوفه از کشتن امام و ملعبه نشدن در دست ابن زیاد می خواند اما هیچیک از این خطبه ها در آن سپاه تأثیر نمی گذارد. تنها حر در این هنگام با قطعی شدن جنگ از کار خویش منفعل شده از سر اخلاص توبه می کند. با پرتاب تیر توسط عمر بن سعد جنگ قطعی شروع می شود. در آغاز درگیریها تن به تن بوده، اما با کشته شدن تعدادی از سپاه کوفه آنها تغییر روش داده و به حمله جمعی از دو جناح متوسل شدند. در این میان خیل سواره سپاه حسین چنان سواران کوفه را مستأصل کرد که با توسل به تیراندازان، اسبها را از پا انداختند و با متلاشی شده سواران، کوفیان بر آنها مسلط شدند. این درگیریها تا ظهر با کشته شدن شماری از اصحاب ادامه یافت. امام نماز ظهر را در پناه یکی از یاران، که خود را سپر بلای تیرهای دشمنان ساخته بود، به صورت نماز خوف همراه با یاران به جا آوردند. شرح و توصیف این نبردها و فداکاری اصحاب حسین از حوصله این مقاله بیرون است و مورخان با اندک تفاوتی در شمار و چگونگی درگیریها آنها را نقل کرده اند. اما برخی نکات جالب توجه در این میان است. در یکی از درگیریها آنها را نقل کرده اند. اما برخی نکات جالب توجه در این میان است. در یکی از درگیریها یکی از

یاران حسـین، خود را پیرو دین علی می شـمارد و فرد مقابلش خود را پیرو دین عثمان و همانجا ابومخنف از قول یاران حسـین (ع) می گوید: نه، بلکه تو پیرو دین شـیطان هستی و یا برخی شگفتیها از امام (ع) نقل شده است که میزان اعتماد بدانها چندان روشن نیست ولی با توجه به قـدمت این روایات از رواج آن در قرن دوم هجری حکایت می کنـد، مانند نفرین امام درباره ابن حوزه که سبب مرگ وی می شود و یا کسی که در حسرت آب به آن حضرت زخم زبان می زند و با نفرین امام وی بعدها به استسـفا دچـار و از آن هلاـک می شود، و یـا کسـی که لبـاس امام را غارت کرد و دسـتهایش به بیماری عجیبی دچار شـد که سرانجـام به مرگ وی انجامیـد.منظره فـداکاری اصـحاب حسـین (ع) در آخرین لحظـاتی که دیدنـد دیگر قـادر به دفاع از امام نیسـتند، چنان تحسـین برانگیز و زنده است که شـگفتی همگان را برمی انگیزد. ابومخنف در توصیف این فداکاریها و اخلاص آنان نسـبت به حسین (ع) دقت و مهارت زیادی نشان داده است. پس از شهادت اصحاب، نوبت به جوانان اهل بیت رسید. آن فداکاران نیز یکی پس از دیگری در صـحنه نبرد از پای می افتند و تنها حسـین می ماند و زنان و بچه ها و علی بن حسـین (ع) که بیماری، وی را از پا فکنده است. با این حال او چون جنگجویی شـجاع و محتاط به سـپاهیان کوفه حمله می کند و با کمال سربلندی به هنگام حمله سپاه به سمت خیمه ها گوید: «ویلکم ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون یوم المعاد فکونوا فی امر

دنیـاکم احرارا ذوی احسـاب امنعوا رحلی و اهلی من طغـامکم و جهالکم». دلیری و پایـداری حسـین آن همه مصائب و شـدت جنـگ و تشـنگی غـالب، واقعـا امری عجیب است. ابومخنف به نقـل از یکی از شاهـدان این پیکارها، تصویر روشـنی از دلیری حسـین می دهد. او گوید که من هیچ شکسـته ای که فرزند و اهل بیت و اصـحابش کشـته شده باشـند، شجاعتر و بی پرواتر از حسـین ندیدم که با وجود حملات همه جانبه چون به سمتی یورش می برد همه از پیش وی می گریختند. اما شدت و پایداری حسـین را نیز حـدی اسـت. وی بـه تدریـج حس می کنـد کـه پایـان کـار نزدیـک است و مقـاومت او به زودی در هم خـواهد شکست. از این رو در دو خطبه که از آخرین خطبه هـای اوست، از حرص آنـان در کشـتن وی که مطمئنـا بی جـواب نخواهد مانـد سـخن می گوید و آنان را به سـفاکان خون آشامی، که به جبران این جنایات بر آنها حاکم شده و خونشان را می ریزند، مژده می دهد و بر چنین مردم پست همت و قسی القلبی نفرین می کند. شماری از سپاهیان کوفه به فرماندهی شمر، حسین (ع) را احاطه می کنند اما به خاطر ترس از قتل وی و گناه عظیم آن، مدت طولانی را در حال تردید به سر می برند تا اینکه شمر بر سرشان فریاد می کشـد که منتظر چه هستیـد، او را بکشـید. با فرمان شـمر از هر جانب بر حسـین (ع) حمله آوردند و با وقاحت تمـام، سـر آن بزرگ معلم انسانهـا توسـط سـنان بن انس از بـدن جـدا شـد و اسباب و لبـاس او را غـارت کردنـد. شـرحی که ابومخنف در باب آخرین لحظات

زندگانی و شهادت حسین ارائه می کند، قلب خواننده را به درد می آورد و از آن همه جنایت و قساوت درباره آن اسوه پاکی و همت و تقوا، به شگفت می آید. ابومخنف در نقل اخبار غارت خیمه ها پس از شهادت حسین نیز دقتی خاص به کار می برد [۴۶] و اگر چه این قسمتها را مختصر برگزار کرده، اما شیوه تفصیلی در ارائه مشروح چند خبر به عنوان نمونه، تصویری کلی از چگونگی غارتگری سپاه غالب عرضه می کند. ابن سعد پس از پایان نبرد همچنانکه ابن زیاد فرمان داده بود، گروهی را مأمور کرد تا حسین را لگدکوب اسبها سازند و بدین ترتیب جنایت خویش را کامل سازند. وی سپس سر امام را نزد عبیدالله فرستاده و خود روز دهم و یازدهم را در آنجا به سر برده و آنگاه سر بقیه را که ۷۲ سر می شد، از بدن جدا کرده همراه با کاروان اسیران و نیز قبایل و سپاه کوفه به سمت شهر حرکت کردند. پس از ورود سرها و قبایل حامل آنها نیز، اسیران به مجلس ابن زیاد برده شدند و وی بارعام داد. بنا بر روایت ابومخنف تعداد سرهای موجود در این مجلس ۷۰ سر بوده است. [۴۷] .پس از حاضر شدن اسیران در مجلس، ابن زیاد برای تحقیر آنها و رسوا و دروغ شمردن ادعاهای حسین و اهل بیتش قتل آنها را خواسته خدا شمرد، اما زینب (س) که زبان آوری بزرگ بود و سنگینی بلایا و رنج مصائب، وی را آبدیده کرده بود، از سخنان ابن زیاد به خشم آمده و چنان جوابهای دندان شکنی به وی داد که او را به تسلیم واداشت و حتی به پایمردی و

شجاعت وی بود که ابن زیاد از قتل علی بن حسین گذشت. ابن زیاد پس از گرداندن سر حسین (ع) در کوفه، همه سرها را به اتفاق اسیران نزد یزید فرستاد. ماجراهای این گروه اسیران در شام و دمشق و سخنانی که میان زینب و علی بن حسین با یزید رد و بدل شده در روایت ابومخنف از تمامی جزئیات برخوردار نیست، اما معدود وقایع مورد اشاره به صورتی برجسته نشان داده شده است، خصوصا نقش زینب (س) حائز اهمیت است که رویاروی خلیفه می ایستد و با صراحت و شجاعت به سخنان بی پایه وی پاسخهای گران می دهد تا بدان حد که یزید را به خشم می آورد. مظلومیت و رنج فراوانی که اعضای کاروان بدان مبتلا شدند سرانجام در میان زنان بنی امیه نیز همدلانی برای آنها فراهم می کند که نزدشان آمده و بر حسین گریه می کردند و تا سه روز این سوگواریها ادامه داشت. اگر چه در اخبارابومخنف راجع به سخنان زینب (س) و علی بن حسین (ع) جز موارد معدودی که نقل شده چیزی نمی بینیم ولی بی تردید، دگرگونی اوضاع و نیز رخنه امواج این مصیبت که حتی در داخل حرم یزید بود، وی را بر آن داشت تا در موضعگیریش تجدیدنظر کند و تمامی تقصیر را به گردن ابن زیاد اندازد و از طرف دیگر در گرامیداشت خاطر اسیران بکوشد. با دستور وی نعمان بن بشیر وسائل و لوازم شایسته ای برای آنان فراهم آورد و سپس توسط مردی صالح و امین همراه گروهی شامی به عنوان محافظ، آنان را با کمال رفاه و آسایش روانه مدینه کردند.ابومخنف، اخباری نیز راجع به کربلا پس از ترک سپاه کوفه دارد

که در تتمه ذکر می شود. با خروج سپاه ابن سعد، افراد بنی اسد از ساکنان «غاضریه» در روز دوازدهم، اجساد شهیدان را دفن کردند [۴۸] بعد از تدفین اجساد تنها خبری که از ابومخنف درباره کربلا نقل شده خبری راجع به زیارت قبر حسین توسط عبیدالله بن حر جعفی است. ابن حر در کنار مدفن حسین (ع) با تأسف بسیار از عدم شرکت خویش، شعری زیبا در عظمت اقدام حسین (ع) و حسرت از همراهی نکردن او می خواند [۴۹] .این شعر اگر چه در تاریخ طبری به طور کامل نقل نشده ولی صورت کامل آن را بغدادی در «خزانه الادب» نقل کرده [۵۰] و می توان آن را خاتمه ای به یاد مدنی برای پایان مقتل الحسین ابومخنف دانست.

پاورقی

[۱] ابن ندیم، الفهرست، ۱۴۳.

[۲] ولهاوزن، تاریخ الدوله العربیه، مقدمه، ق ۶.

[۳] sazgin. ABU mihknaf. P.۶.

[۴] ابومخنف ازدی، وقعه الطف، مقدمه، ۱۶.

[۵] ابن حجر، تهذیب، ۷۲:۲.

[۶] همان، تقریب التهذیب، ۱۰۳ - ۱۰۲:۸.

[۷] طبری، تاریخ، ۵۹۲:۶.

[۸] یعقوبی، تاریخ، ۴۰۳:۲؛ نیز ر. ک. روزنتال، تاریخ تاریخ نگاری، ۱۵۶:۱؛ بروکلمان، تاریخ الادب العربی، ۲۵۲:۱.

[۹] حموی، معجم الادبا، ۲۴۱:۱۷؛ کتبی، فوات الوفیات، ۲۸۸:۲. [

[۱۰] میزان الاعتدال، ۴۲۰:۳.

[۱۱] ذهبی، تاریخ الاسلام، حوادث و وفیات، ۱۶۰ - ۱۴۱، ص ۵۸۱؛ سیر اعلام النبلا، ۳۰۱:۷.

[۱۲] طبری، تاریخ، ۴۲۲:۵. نیز ر. ک. ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۰۳ - ۱۰۲:۸.

[۱۳] بلاذری، انساب، ۵۶۸:۱؛ طبری، تاریخ، ۴۱۷:۷ ۳۰۰، ۱۹۵، ۱۸۷:۳.

[۱۴] ابوحاتم رازی، کتاب الجرح، ۷۱۸۲.

[۱۵] همانجا، عقیلی، کتاب الضعفاء، ۱۹ - ۲۸.

[۱۶] المعرفه و التاریخ، ۳:۳۴.

[۱۷] کتاب الجرح، ۷:۱۸۲.

[۱۸] الکامل فی الضعفاء، ۷:۹۳.

[۱۹] تاریخ الاسلام، حوادث و وفیات سال ۱۶۰ - ۱۴۱، ص ۵۸۱.

[۲۰] تنقیح المقال، ۲:۴۴.

[۲۱]، ۱۵۶ - ۱۵۵ (حاشیه)؛ زرکلی، الاعلام، ۵:۲۴۵.

[۲۲]،

۱۹، (حاشیه).

[۲۳] رجال، ۲:۱۹۱؛ الفهرست، ۱۵۶ - ۱۵۵.

[۲۴] الجمل، ۲۱۱ - ۲۱۰؛ شرح نهج البلاغه، ۱۲:۲۶۵، ۱:۱۴۷؛ بحارالانوار، ۲۵ - ۱:۲۴.

[۲۵] قاموس الرجال، ۴۴۷ - ۷:۴۴۵.

[۲۶] قاموس الرجال، ۴۴۷ - ۷:۴۴۵.

[۲۷] ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۲۳۴ - ۲۳۳.

[۲۸] ابومخنف ازدی، وقعه الطف، مقدمه محقق، ۱۷ - ۱۶.

[۲۹] همان، ۱۷.

[۳۰] ماسینیون، خطط الکوفه، ۱۸ - ۱۷.

[۳۱] طبری، تاریخ، ۶:۵۹۲.

[۳۲] شرف الدین، المراجعات، ۱۱۳ - ۱۱۲.

[۳۳] سزگین، تاریخ التراث، اول، ۲:۱۲۸ (به نقل از ،RWustenfeld، Dertod Huseins vnd die Radhe
AGGN، ۱۸۸۳ ۵۱۷. ۷۱).

[۳۴] تاریخ الادب العربی، ۲۵۳ - ۱:۲۵۲؛ تاریخ التراث العربی، اول،۲:۱۲۹.

[۳۵] بروکلمان، تاریخ التراث، همان.

[۳۶] تاریخ، ۴۶۹ - ۵:۳۲۲.

[۳۷] مقاتل الطالبیین، ۱۱۷ - ۷۸.

[۳۸] تاریخ، ۵:۳۲۲.

[۳۹] طبری، تاریخ، ۵:۳۲۳.

[۴۰] طبری، ۵:۳۳۸.

[۴۱] ابن اعثم، الفتوح.

[۴۲] سوره قصص - آیه ۱۱.

[۴۳] سوره قصص، آیه ۱۲.

[۴۴] طبری، همان، ۵:۷۹.

[۴۵] همان، ۴۱۵ - ۵:۴۱۳.

[۴۶] همان، ۴۵۴ - ۵:۴۵۳.

[۴۷] همان، ۵:۴۵۶.

[۴۸] همان، ۵:۴۵۵.

[۴۹] طبری، تاریخ، ۵:۴۶۹.

[۵۰] خزانه الادب، ۲۹۹ - ۱:۲۹۷.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹